

بررسی نقش آموزش آکادمیک زنان در نحوه مدیریت تعارض در زندگی زناشویی

منصوره اعظم آزاده^۱

مریم رجب زاده^۲

چکیده

فرایند توسعه اجتماعی، جوامع در حال گذار، از جمله ایران را دستخوش تغییرات اجتماعی بنیادین و گسترده‌ای ساخته و ماهیت بنیادین و فرایند سریع و ناموزون آن، تغییرات اجتماعی متعددی را برای این جوامع و خانواده‌ها در پی آورده است. پیشی گرفتن زنان نسبت به مردان در سطوح تحصیلی در جامعه در دهه‌های اخیر یکی از این تغییرات است. مقاله حاضر با بهره‌گیری از روش موردپژوهی ابزاری، درصدد آزمون تئوری‌های آرچر در مورد عاملیت فردی، نظریه منابع بلود و وولف، تئوری منابع در بستر فرهنگی رادمن، اجزای کنش پارسونز، تئوری عدم تعادل در ساختار خانواده و نظریه مبادله و همزمان بررسی نقش تحصیلات آکادمیک زنان در بروز تغییرات و به دنبال آن، نحوه حل تعارض در زندگی زناشویی بوده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد تحصیلات دانشگاهی زنان چنانچه باعث تغییر در گرایش هنجاری آنان نسبت به نقش‌های زناشویی گردد، در حالی که نگرش همسرانشان به نقش‌های زناشویی تغییر نکرده باشد، ممکن است میزان تضاد در خانواده را افزایش دهد. اما در این میان، نقش زنان در مدیریت تضاد و برقراری تعادل در خانواده بسیار مؤثر است.

واژگان کلیدی: نحوه حل تعارض، تحصیلات، گرایش هنجاری، زنان، موردپژوهی ابزاری.

۱. دانشیار دانشگاه الزهرا maazadeh@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد پژوهش علوم اجتماعی، دانشگاه الزهرا maryam_rajabzadeh1@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۷/۵ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۵/۱۷

بیان مسئله

امروزه با توجه به افزایش اهمیت دانش بشری در اداره امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، دسترسی گروه‌های مختلف اجتماعی به نهادهای آموزشی، اهمیت ویژه‌ای یافته است. در میان گروه‌های اجتماعی که در مبارزات اجتماعی و سیاسی خود، تأثیر بر نهادهای آموزشی را مد نظر داشته‌اند، می‌توان به سیاه‌پوستان، مهاجران و زنان اشاره کرد. زنان در خانواده به عنوان یکی از پایه‌های اصلی این نهاد، نقش بسزایی ایفا می‌کنند. لذا هرگونه تغییر در وضعیت آنان می‌تواند پیامدهای بسیاری بر ساختار خانواده به جا گذارد. افزایش سطح تحصیلات زنان در سال‌های اخیر یکی از این تغییرات است. تمایل و توانایی روزافزون زنان در خارج از خانه و از همه مهم‌تر ارتقای سطح و تنوع تحصیلات و تخصص‌های علمی و فنی آنان، آثار و تبعات متعددی بر نظام ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی، الگوی توزیع و تخصیص نقش‌ها، شکل‌گیری روابط اجتماعی و نیز ساختار نهادهای اجتماعی همچون خانواده، روابط زناشویی و تعامل با خویشاوندان باقی می‌گذارد (رستگار خالد، ۱۳۸۵: ۹).

در کشور ما نیز آمارها نشان از سیر صعودی تحصیلات زنان در مقطع آموزش عالی دارد. بر طبق آمار از میان پذیرفته‌شدگان کنکور سال ۱۳۸۶ که حدود ۴۱۸۰۰۰ نفر را شامل می‌شود، ۲۶۴۰۰۰ نفر یعنی ۶۳ درصد آنان را دختران تشکیل می‌دهند و ۳۷ درصد دیگر که معادل ۱۵۴۰۰۰ نفر هستند، به پسران اختصاص یافته است. این افزایش از سال ۱۳۸۱ آغاز شده و هر سال، رشد بیشتری نسبت به سال قبل داشته است (هاشمی، ۱۳۸۷: ۶).

بدین ترتیب، افزایش تحصیلات زنان به عنوان عاملی جدید که می‌تواند تغییر در ساختار اجتماعی و به تبع آن تغییر افکار، اندیشه‌ها، ارزش‌ها، انتظارات و تکالیف زناشویی و ... را داشته باشد، در این مطالعه، بررسی شد.

افزایش تحصیلات زنان می‌تواند دو پیامد مهم برای آنان در پی داشته باشد؛ از یک طرف افزایش تحصیلات زنان توزیع و تسلط بر منابع قدرت در خانواده، همچون درآمد، شغل، منزلت و ... را تحت تأثیر قرار می‌دهد و از طرف دیگر، نگرش‌های آنان نسبت به نقش خود و جایگاه خود در جامعه و خانواده را تغییر داده، موجب سر برآوردن انتظارات جدید می‌گردد (مهدی‌زاده، ۱۳۸۶؛ احمدی، ۱۳۸۳؛ مهدوی، ۱۳۸۲؛ چابکی، ۱۳۸۲).

مطابق مطالعات رابرت بلود و ولف^۱ (۱۹۶۰) توزیع قدرت بین زن و شوهر با توجه به منابعی که هر یک برای خانواده فراهم می‌کند، تعیین می‌شود. آنها با استفاده از نظریه منابع در خانواده در پی فهم رابطه بین قدرت درون و قدرت بیرون خانواده بودند و به‌ویژه بر روی منابعی همچون درآمد، منزلت شغل و تحصیلات تأکید داشتند. تحقیقات آنان در میشیگان، مادرید و دیترویت نشان می‌دهد که منابع بیشتر مرد در این سه عامل موجب دریافت بیشتر قدرت او در خانواده می‌شود.

حال این سؤال مطرح می‌شود که با تغییر در ساختار قدرت چه تغییری در نحوه بروز و حل تعارض در خانواده به وجود می‌آید؟ در خانواده‌هایی با ساختار متقارن، اعضای واحد تأهل، منابع مشابهی داشته و پایه‌های قدرت برابری دریافت می‌کنند. در این حالت، افزایش تضاد ممکن است منجر به انفجار سریع یا خشونت شود، زیرا هر طرف معتقد است که برد از آن اوست. ساختارهای نامتقارن، مواردی هستند که اعضای واحد تأهل در آنها منابع یکسانی نداشته و در نتیجه انواع مختلفی از روابط تسلط/فروتری وجود دارد. احتمال شدت تضاد در این ساختارها کم است؛ زیرا یک عضو قدرت بیشتری دارد، گرچه احتمال شکل‌گیری تضاد و تعارض، در هر دو ساختار متقارن نامتقارن خانواده، البته در اشکال مختلف آن، همیشه وجود دارد (حسینی، ۱۳۸۵: ۲۰۲). از آنجایی که در بیشتر

1. Blood and Wolfe

جوامع، مردان نسبت به زنان به لحاظ ابعاد سه‌گانه قشربندی اجتماعی یعنی تحصیلات، شغل و درآمد از موقعیت بالاتری برخوردارند و در ایران نیز تا دهه اخیر براساس آمارهای منتشره، همیشه همین گونه بوده است و مسأله‌ای را ایجاد نکرده، زیرا به هر حال تأثیر برتری و تسلط پایگاه مردانه مستقل از فرض به حداکثر رسانی پایگاه، همیشه وجود داشته است، (پلرین، ۲۰۰۱: ۲۶۹، به نقل از آزاده) اما ارتقای سطح تحصیلات زن از یک سو و قرابت تحصیلی زوجین از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر دگرگونی جایگاه زنان در هرم قدرت خانواده و پذیرش عناصر مدرن در خانواده است.

از سوی دیگر، مطابق با تحقیقات گلس (۱۹۹۵)، مردان با سطح سواد پایین‌تر، بیشتر احتمال دارد که به زنان تحصیلکرده خود، ستم روا دارند. اگرچه تحصیلات به خودی خود نمی‌تواند امر مهمی تلقی شود، نگرش معقولانه‌تر و انسانی‌تر که به‌خصوص مرد به زن همراه با موقعیت تحصیلی بالا می‌تواند داشته باشد، این امر را مهم و قابل توجه می‌کند. در نتیجه، این مردان احتمال کمتری دارد که در پی تحمیل نظر بر همسران خود به نظام گسیختگی خانواده دامن بزنند و موجبات جدایی با همسران خود را فراهم آورند. اما زندگی مردی که به دلیل تربیت خاص خانوادگی خود، تنها قائل به نقش‌های سنتی برای زن است، مطمئناً با زنی تحصیل کرده که به خود حق می‌دهد که از تحصیلات در جهت خدمات اجتماعی یا حتی صرفاً استقلال مالی استفاده کند، دچار چالش‌هایی خواهد بود. در این موارد، تفاوت فاحش نقش ذهنی زن از خود، با نقش ذهنی مرد از زن خود، به دلیل تجربه‌های خاص فرهنگی و اجتماعی، برای آن دو مشکل‌ساز خواهد شد. به عنوان مثال بلر^۱ و جانسون^۲ (۱۹۹۲) دریافتند که اگر تقسیم کار در خانه با ایدئولوژی جنسیتی فرد مغایرت داشته باشد، احتمال وقوع تضاد در خانواده افزایش می‌یابد.

1. Blair
2. Johnson

مسئله تحصیلات را می‌توان از جنبه‌ای دیگر نیز تحلیل کرد. ممکن است زن از شوهر خود با وجود تحصیلات پایین شوهر رضایت خاطر داشته باشد. اما مرد همواره این احساس را با خود به دوش کشد که موقعیت فرودست او در زمینه تحصیلات می‌تواند نشانگر دور بودن او از یکی از منابع مهم اقتدار باشد. طبق تعریف ماکس وبر از قدرت، در خانواده‌هایی که مرد قدرت کافی برای تابع نمودن دیگری ندارد و می‌خواهد سلطه خویش را اعمال کند تضاد و درگیری بیشتری وجود دارد. البته به نظر می‌رسد در این تعریف بیشتر به منابع اقتدار عینی (مانند نوع شغل، درآمد پایین یا نبود اعتبار اجتماعی در خانواده) توجه شده است. اما آنچه مد نظر است بیشتر احساس فقدان قدرت در مرد است (حسینی، ۱۳۸۵: ۹۵).

از آنجایی که فرآیند گزینش همسر کاملاً اختیاری نیست و شرایط اجتماعی همچنان از درون خود را بازسازی می‌کند و با توجه به بی‌تعادلی در نسبت جنسی در دانشگاه‌ها و افزایش سطح تحصیلات زنان نسبت به مردان، ضرورتاً در آینده با تعداد زیادی از خانواده‌ها با ناهمگنی تحصیلات بین همسران مواجه خواهیم بود.

چنانچه زن و مرد هر دو سنتی بیندیشند، تنازع در خانه رو به کاهش می‌گذارد. در مقابل، بالاترین میزان تخاصم زمانی ایجاد می‌شود که زن مدرن‌اندیش و مرد سنت‌گرا باشد. در تبیین خشونت در خانواده‌های ایرانی این دوگانگی متمایل به تضاد در فضای دو ذهن، یکی از مهم‌ترین عوامل به حساب می‌آید (باقر ساروخانی، ۱۳۸۴: ۲۹).

همچنین حشر و نشر و روابط اجتماعی زنان در سطوح مختلف تحصیلی بیشتر با هم‌ردیفان خود انجام می‌پذیرد و به عبارتی جامعه‌پذیری ثانویه آنها بیشتر با گروه‌های همسان خود صورت می‌گیرد و چنین شبکه‌ای از روابط اجتماعی منجر به ارتقای سطح آگاهی زنان و وقوف یافتن آنان به حقوق خود می‌گردد. در حالی که ممکن است همسران

آنها ایفای نقش‌های سنتی زن در خانواده را از آنان انتظار داشته باشند، که این خود می‌تواند به یکی از مکانیسم‌های بروز چالش در زندگی خانوادگی تبدیل شود. بنابراین، سؤال اصلی مقاله حاضر آن است که تحصیلات آکادمیک زنان و به‌ویژه افزایش سطح تحصیلات آنان در مقایسه با همسرانشان چه تغییری می‌تواند در تعادل موجود در روابط خانوادگی ایجاد کند و در صورت این اتفاق، چه ساز و کارهایی به برقراری تعادل جدید در خانواده کمک می‌رساند؟

پیشینه پژوهش

نتایج تحقیق کارنامه حقیقی و اکبری (۱۳۸۴) نشان می‌دهد در دو دوره زمانی ۷۱-۶۲ و ۸۱-۷۲، سرعت همگرایی تقاضای اجتماعی زنان برای آموزش عالی بیش از مردان بوده و این به معنی متفاوت بودن همگرایی در تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی بین مردان و زنان است. قانعی‌راد (۱۳۸۷) در مطالعه خود نتیجه می‌گیرد ورود زنان به دانشگاه امکان پاسخ‌گویی به اقتضانات یک جامعه دوگانه سنتی- مدرن را فراهم می‌کند و البته که این دو دنیا به همدیگر راه می‌یابند و هر یک دیگری را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. هاشمی (۱۳۸۷) افزایش شانس اشتغال مناسب و ارتقای منزلت اجتماعی را دو کارکرد عمده تحصیلات عالی برمی‌شمارد. آزاده (۱۳۸۷) در مطالعه خود، در باره ناهمگنی تحصیلی زوجین، نتیجه می‌گیرد تهدید پایگاه اجتماعی این گروه از زنان که از ناسازگاری بین تحصیلات و منزلت پایگاهی آنها ناشی می‌شود دارای پیامدهای مثبت و منفی گوناگون از جمله ادعای پایگاهی با سبک زندگی معین و یا مصرف فرهنگی بسیار است. مهدی‌زاده (۱۳۸۶) در مطالعه خود نشان داد که اشتغال زنان و نیز قدرت مالی و نگرش‌های جنسیتی آنان، بر تقسیم نقش‌های خانگی و روابط زوجین مؤثر است. نتایج تحقیق مهدوی (۱۳۸۲) نیز نشان داد عواملی نظیر سطح تحصیلات و اشتغال زنان، مشارکت زن در انتخاب همسر،

باعث افزایش دموکراسی و متغیرهایی نظیر تصور فرمانبردارانه زن از نقش خود و تصور اقتدارگرایی شوهر، موجب کاهش دموکراتیزه شدن خانواده می‌گردد. یولا بورنبرگ^۱ (۲۰۰۴) در تحقیقی نشان می‌دهد که چگونه تضادهای شکل گرفته بین زوجین، در واقع مرزبندی‌های بین منافع فردی و حقوق و اخلاقیات متقابل را مشخص و مستحکم می‌سازد. چویان دانگ^۲ (۲۰۰۷) تأثیر تغییر نقش زنان چینی (سنتی و مدرن) و رضایت زناشویی ادراک شده بر پذیرش آنان از استراتژی‌های متفاوت حل تضاد در تصمیم‌گیری در مورد درآمد خانواده پرداخت. داده‌های این تحقیق نشان داد که تمایل به نقش سنتی مادران در زنان، تفاوت هایمعناداری بر پذیرش استراتژی‌های حل تضاد دارد. هورنانگ^۳ (۱۹۸۱) در مطالعه خود نشان داد که ناهماهنگی پایگاهی و ناسازگاری پایگاهی، هر دو با افزایش ریسک خشونت روانی، رابطه دارند و حتی با خشونت فیزیکی همبستگی بیشتری را نشان می‌دهند.

رویکرد نظری

در چارچوب نظری از نظریاتی چون تئوری آرچر^۴ (۲۰۰۰) در مورد عاملیت فردی، نظریه منابع بلود و وولف (۱۹۶۰)، تئوری منابع در بستر فرهنگی رادمن (۱۹۷۲)، اجزای کنش پارسونز (۱۳۸۷)، تئوری عدم تعادل درباره خشونت زناشویی (۲۰۰۸) و نظریه مبادله به منظور تدوین مدل نهایی تحقیق استفاده شده است. این مدل با توزیع منابع زنان آغاز می‌شود و سپس عوامل مدل در آن دسته از خصوصیات فردی و اجتماعی که می‌تواند قدرت اقتصادی نهایی زنان را تسهیل کند یا کاهش دهد و الگویی که از طریق آن شبکه

-
1. Ulla Björnberg
 2. Chuoyan dong
 3. Hornung
 4. Acher

قدرت اقتصادی زنان به درون ابعاد چندگانه قدرت زناشویی انتقال می‌یابد را به دست می‌دهد و در نهایت نحوه حل تعارض و شدت آن بررسی می‌شود.

در این تحقیق، با الهام از ژست اسپری^۱، خانواده به مثابه یک ارگانیزم که هدفش رسیدن به تعادل و ثباتی ایستا باشد، در نظر گرفته نشده است، بلکه خانواده گروهی است که در آن «منافع افراد با هم در تعارض‌اند و در عین حال اتحادها به خاطر هدف‌های مشترک تثبیت می‌شوند.» خانواده «فرایندی است از کوشش‌های دائم برای حفظ هماهنگی، که ناشی است از یک نظام مبادله و موافقت، که قطعی نیست اما همیشه می‌تواند مورد مذاکره مجدد قرار گیرد» (اسپری، ۱۹۶۹: ۶۹۹).

افزایش تحصیلات زنان نسبت به همسرانشان عاملی در نظر گرفته شده است که می‌تواند کنش متقابل زناشویی را دستخوش تغییراتی کند. الگوی قشربندی جنسی به دو عامل عمده بستگی دارد: ابتدا میزان قاعده‌مندی اجتماعی به‌کارگیری زور در روابط شخصی، سپس پایگاه اقتصادی خاص زنان و مردان. به میزانی که محدودیت‌های اندکی برای توسل به زور تعیین شده باشد، مردان نیروی برتر فیزیکی‌شان را بیشتر برای سلطه بر زنان به خدمت می‌گیرند. با افزایش نیروی اقتصادی زنان، قدرت جنسی زنان بیشتر می‌شود، هر چند قدرت بدنی مردان، سلطه آنان را تضمین می‌کند.

با توجه به نظر پارسونز مبنی بر اینکه «کنش بر نقش و نقش بر قاعده مبتنی است» و طبق تئوری مبادله نیز، قاعده در حین جریان مبادله شکل می‌گیرد، بنابراین ارتقای پایگاه زنان نسبت به همسرانشان، پایه‌های مبادله در ازدواج سنتی را سست کرده و شکل‌های جدید مبادله بین همسران را ایجاد کرده است که به تبع آن طبق تئوری منابع اضافی، تعادل قدرت زناشویی نیز دستخوش تغییراتی می‌گردد.

در نظریه مبادله، فرض بر این است که انسان به طور منطقی به دنبال به حداکثر رساندن منافع و به حداقل رساندن هزینه‌های ارتباطات اجتماعی است. انسان‌ها در بین همه روش‌ها سودمندترین را برای کنش انتخاب می‌کنند. از این دیدگاه، مبادله جمعی همان هنجارهای فرهنگی هستند که به هنگام تکامل جامعه به سوی الگوی طبیعی دادن و گرفتن، ثابت می‌یابند. هر چه دریافت‌کنندگان بتوانند بدون دیگران کارهای خود را انجام دهند، فراهم‌کنندگان مقبولیت کمتری می‌یابند. کسی که منابع را در اختیار دارد همان کسی است که قدرت دارد. از آنجایی که منافع خودخواهانه افراد نمی‌تواند به طور هم‌زمان برآورد شود، تضاد اجتناب‌ناپذیر می‌شود. بنابراین مبارزه قدرت کارکردی و مداوم از ویژگی‌های بسیاری از ازدواج‌هاست (حسینی، ۱۳۸۵: ۲۳۶).

تئوری منابع در بستر فرهنگی تشریح می‌کند که توزیع قدرت زناشویی فقط نتیجه توزیع نابرابر منابع نیست، بلکه تحت تأثیر بستر فرهنگی بزرگتر که روابط زناشویی در آن قرار دارد نیز هست. هنجارهای فرهنگی جنسیت، اثر توزیع منابع بر توزیع قدرت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. او پیش‌بینی می‌کند هنجارهای مسلط، به‌ویژه در جوامع پدرسالار و برابرطلب، وزن تأثیر منابع، بر قدرت زناشویی را کمتر می‌کند. بنابراین، صرف نظر از توزیع منابع توسط شوهر یا همسر، ازدواج در جوامع پدرسالار، با تسلط مردانه و در جوامع تساوی‌طلب، با برابری، همراه خواهد بود. او پیش‌بینی می‌کند که توزیع منابع، تأثیر به‌سزایی در برقراری تعادل در قدرت زناشویی در جوامع برابرطلب انتقالی^۱ دارد؛ جوامعی که در حال حرکت از هنجارهای پدرسالارانه به هنجارهای برابرطلب هستند و در بین طبقات بالای جوامع پدرسالار تعدیل‌شده نیز توزیع منابع در قدرت زناشویی مؤثر

1. transitional egalitarianism

است، جوامعی که ارزش‌های برابری‌طلبانه در آن جدید است و فقط در بین اقشار بالا رواج دارد. (دیفن بچ^۱، ۲۰۰۲: ۴۶).

اما همچنان تحصیلات بیشتر زن نسبت به شوهر به عنوان منبعی که فرصت‌های بالقوه‌ای همچون درآمد بیشتر، منزلت اجتماعی بالاتر، قدرت تصمیم‌گیری بیشتر در خانواده و نگرش متقابل^۲ و یا حتی خودراهبر^۳ در روابط زناشویی را برای زنان به همراه خواهد داشت، می‌تواند بر نحوه حل تعارض و شدت تضاد بین زوجین تأثیرگذار باشد.

فرضیه‌های پژوهش

این پژوهش بر اساس فرضیه‌هایی به شرح زیر بنا شده است:

(۱) طبق نظر آرچر در مورد عاملیت فردی، تعادل قدرت زناشویی با نحوه حل و مدیریت تعارض رابطه دارد.

(۲) با توجه به تئوری منابع اضافی، اختلاف سطح تحصیلات زوجین از طریق افزایش پرستیژ شغلی، درآمد و تغییر گرایش‌ات هنجاری نسبت به نقش زناشویی همسران، بر نحوه مدیریت تعارض، اثر می‌گذارد.

(۳) با توجه به دو نظریه اجزای کنش پارسونز و منابع اضافی در زمینه فرهنگی رادمن، جهت‌گیری هنجاری فرد (زن و شوهر)، با نحوه مدیریت تعارض، رابطه دارد.

(۴) با توجه به دو نظریه اجزای کنش پارسونز و منابع اضافی در زمینه فرهنگی رادمن، فشار هنجارهای مسلط، رابطه بین منابع زنان و نحوه مدیریت تعارض را، در زندگی زناشویی از جانب آنها، تحت تأثیر قرار می‌دهد.

1. Diefenbach
2. Mutual
3. Self-oriented

روش پژوهش

پژوهش حاضر به روش کیفی انجام شده است.

جامعه آماری

جامعه آماری در این پژوهش زنان ۱۵- ۶۰ ساله تهرانی بودند که حداقل یک سال از مدت ازدواج آنها گذشته باشد.

روش نمونه‌گیری

در تحقیق حاضر دو مرحله نمونه‌گیری انجام شد. نمونه‌گیری با تصمیم‌گیری درباره اینکه با کدام شخص مصاحبه شود (نمونه‌گیری موردی^۱) و درباره اینکه کدام یک از مصاحبه‌ها را باید دنبال کرد؛ یعنی متن‌شان را پیاده و تحلیل کرد (نمونه‌گیری از اطلاعات^۲).

در مرحله اول، نمونه تحقیق به صورت هدفدار و با توجه به معیارهای نظری مورد آزمون، از میان جامعه آماری انتخاب شد. بدین ترتیب، محقق در پی دستیابی به زوجینی بود که دارای حداقل دو سطح اختلاف تحصیلات با یکدیگر باشند. در مجموع ۹ مصاحبه نیمه‌ساختمند انجام شد. مدت زمان تقریبی هر مصاحبه یک ساعت بود. در طی روند انجام مصاحبه‌ها، مشخص شد که زوجینی که بیشترین اختلاف سطح تحصیلات را دارند، موارد روشنگرتری جهت آزمون فرضیات هستند و روابط و مدعیات پژوهش در آنها آشکارتر است. از این رو، در مرحله دوم نمونه‌گیری، از میان ۹ مصاحبه نیمه‌ساختمند انجام‌شده، یک مورد که محتمل‌ترین مورد برای تحقق متغیر وابسته بوده، انتخاب شده است؛ یعنی با استفاده از موردپژوهی منفرد، تعمیم نظری داده شده است. ملاک انتخاب محتمل‌ترین

-
1. Case sampling
 2. Material sampling

مورد، میزان اختلاف تحصیلات همسران و اختلاف منزلت شغلی آنان بوده است. روش پژوهش از نوع موردپژوهی ابزاری^۱ است. موردپژوهی ابزاری با استفاده از یک مورد، به درک کلی پدیده تحت مطالعه دست می‌یابد (چلبی، ۱۳۸۷، استک^۲، ۱۹۹۵، ص ۱۰ و ۲۰۰۵، ین^۳، ۱۹۹۴). تحلیل مورد ابزاری؛ تحلیل موردی حاد، که به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱- تحلیل موردی محتمل‌ترین و ۲- تحلیل موردی نامحتمل‌ترین (چلبی، ۱۳۸۷). تحلیل موردی محتمل‌ترین، که در آن مورد تحت مطالعه، محتمل‌ترین تلقی می‌شود، از حیث اینکه در تمامی ابعاد، به‌جز بعدی که در تئوری منظور شده است، برای کسب نتیجه مورد نظر پیش‌بینی می‌کند، لکن چنین نمی‌شود (همان). تحلیل موردی نامحتمل‌ترین، موردی است که در تمامی اجزا به‌جز بعد نظری مربوط، عدم وصول بروز یا وصول نتیجه را پیش‌بینی می‌کند، لکن نتیجه حاصل می‌شود. یا مورد شبه‌حادی است که طبق تئوری، انتظار می‌رود که نتیجه پژوهش در آن اتفاق نیفتد و اگر در آن رخ دهد، در موارد دیگر پژوهش نیز رخ می‌دهد، پس برای تأیید فرضیه پژوهش است (چلبی، ۱۳۸۷).

ابزار سنجش

برای سنجش شدت تضاد از مقیاس تاکتیک‌های تعارض موری ای. اشتراوس و برای تنظیم و استخراج گویه‌های گرایش هنجاری فرد و گرایش هنجاری همسر از دو رساله کارشناسی ارشد و چند کتاب در زمینه ارزش‌ها نگرش‌های زنان، و برای عملیاتی کردن متغیر واسطه‌ای تقسیم کار از تحقیقات مختلف داخلی و خارجی کمک گرفته شد.

پس از جمع‌آوری و دسته‌بندی مقیاس‌های مشابه داخلی و خارجی، این مقیاس‌ها متناسب با شرایط اجتماعی و فرهنگی ایران بازسازی و نوسازی شده و در مواردی که

1. Instrumental case
2. Stake
3. Yin

مقیاس سنجش موردنظر تا کنون ساخته نشده بود (نظیر: مقیاس نحوه حل تعارض و مقیاس فشار هنجاری)، مقیاس جدید تهیه گردید.

تحلیل اطلاعات

در این مقاله از تحلیل موردی محتمل‌ترین استفاده شده است. کدگذاری داده‌ها با استفاده از روش کدگذاری موضوعی انجام و برای نوشتن گزارش تحلیل کیفی نیز از روش ساختار معکوس استفاده گردید.

تعاریف مفهومی

نحوه مدیریت تعارض: برای سنجش نحوه مدیریت تعارض از مدل بیجنربرگ^۱ (۲۰۰۴) استفاده شده است. مدل‌های حل تعارض بر حسب میزان تأکید هر یک از طرفین تعارض بر نیازها و خواسته‌های خود از یکدیگر متمایز شده است.

نحوه مدیریت تعارض^۲

اهمیت دادن مرد به نیازها وخواسته‌هایش ^۴	اهمیت دادن زن به نیازها و خواسته‌هایش ^۳		
	پایین	بالا	
	تبعیت ^۵	رقابت ^۶	بالا
	توافق یا نادیده انگاشتن ^۷	تبعیت	پایین

1. Björnberg
2. Styles of Conflict Management
3. her concern with her own needs and interests
4. his concern with his own needs and interests
5. subordination
6. competition
7. compromise or Avoidance

همکاری^۱: هر دو زوج، هم به نیازها و خواسته‌های خود توجه دارند و هم به نیازها و خواسته‌های دیگری.

رویکرد رقابت: زمانی که هر دو نفر بر نیازها و منافع خود تأکید می‌کنند حداقل در ابتدا در مذاکره، این نیازها و منافع با یکدیگر شدیداً برخورد خواهند کرد. رقابت به این معناست که هر دو نفر قصد به حداکثررسانی قدرتشان را دارند و فرد قوی‌تر به هزینه دیگری برنده خواهد شد. رویکرد اجتناب: وقتی هر دو نفر از گفت‌وگوی بیشتر خودداری کرده تصمیم می‌گیرند در مورد موضوع بیشتر از این گفت‌وگو نکنند.

رویکرد تبعیت: به این معناست که یکی از زوجین نیازها و منافع خود را به عنوان راهی برای مدیریت تضاد، نادیده می‌گیرد.

رویکرد توافق: وقتی هر دو نفر آماده‌اند تا از نیازها و منافعشان دست بکشند. هر دوی آنها به توافق نیز دست خواهند یافت.

رویکرد همکاری: به این معنی که زوجین تشخیص می‌دهند که مشکلی دارند که شامل خواسته‌ها و منافع هر دو آنها می‌شود و نیاز به راه حل دارد. این مدل حل تعارض بر حل مسئله و توسعه خلاق راه‌حل‌های جدیدی تأکید دارد که بر منافع مقرون‌به‌صرفه دوطرفه و متقابل اهمیت می‌دهد.

اختلاف سطح تحصیلات: در این تحقیق منظور از آموزش، تحصیلات رسمی گذرانده‌شده توسط هر فرد است. اختلاف سطح تحصیلات نیز وجود اختلاف در سطح مدارک تحصیلات رسمی زوجین است.

گرایش‌های هنجاری و جهت‌گیری هنجاری فرد: در تحلیل مذاکرات و مدیریت تضاد، تفکیک بین منافع و نیازهای خود فرد و و نیازها و منافع دیگران (همسر) ضروری است.

در مطالعات اتونیوسی^۱ (۱۹۸۸) به این موضوع اشاره شده است که چگونه افراد (زن) نیازها و آرزوهای خود را در رابطه با نیازها و شرایط دیگران (مرد) در نظر می‌گیرند. این نیازها می‌توانند از تعهدات و حقوقی که در ارتباط با موقعیت زن یا شوهری است ناشی شده باشد یا انعکاسی از معیارها و ضوابط شخصی (ارزش‌ها، نگرش‌ها و...) خود فرد باشد.

فشار هنجارهای مسلط: منظور قدرت هنجارهای اجتماعی مسلط در مورد زندگی زناشویی و نقش زن و شوهری است. منظور این است که چگونه هنجارهای جنسیتی مسلط، در سطح فردی عمل می‌کنند.

عاملیت فردی: مارگارت آرچر در تئوری‌اش در مورد عاملیت فردی معتقد است که عاملیت فردی بر مکالمه و تعهد درونی وابسته است. «من» به مکالمه‌ای درونی با «خود»^۲ در مورد هدف ایجاد یکپارچگی بین «من» اکنون و «تو» آینده (این «منی» است که فرد قصد دستیابی به آن را دارد) می‌پردازد. تحقق این امر به معنای ایجاد یک «خود» صحیح و معتبر از دید شخص است.

یافته‌های پژوهش

اختلاف تحصیلات زوجین و تعارض

در اینجا جهت یادآوری ذکر می‌شود که طبق نظریه منابع، انتظار داریم، در صورتی که تحصیلات زن از همسرش بیشتر باشد به گونه‌ای که درآمد مستقل و منزلت شغلی برای زن به همراه آورد، افزایش منابعی که زن به واحد خانوادگی ارائه می‌کند، قدرت تصمیم‌گیری و چانه‌زنی زن در امور خانوادگی را بالا می‌برد. از آنجایی که نظم خانواده

1. Attanuci

2. self

سنتی بر پایه ریاست مرد و قدرت او در خانواده استوار است، افزایش قدرت زن در خانواده می‌تواند نظم سنتی را مختل کرده مرد را وادار به تلاش برای دستیابی به جایگاه مناسب خود در هرم قدرت خانواده از طریق رقابت با زن یا (طبق تئوری عدم تعادل دوباره خشونت) اعمال خشونت علیه زن کند. حال این روند را در فرد مورد مطالعه پی می‌گیریم.

نسترن، ۴۰ ساله دانشجوی دکتری در یکی از بهترین دانشگاه‌های تهران در رشته علوم اجتماعی است. همسر او ۴۷ ساله داری مدرک تحصیلی راهنمایی و تاجر است. نسترن فعلا به خاطر درسش شاغل نیست اما تا قبل از قبولی برای دوره دکتری شاغل بوده است و فعلا هم به عنوان مدرس در کارگاه‌های آموزشی فعالیت می‌کند، و پس از اتمام دوره دکتری به عنوان هیئت علمی دانشگاه مشغول به کار خواهد شد. به همین دلیل فعلا درآمد ثابتی ندارد. در سن ۱۳ سالگی ازدواج کرده و در ۱۵ سالگی صاحب فرزند شده است. این دو سال تا تولد فرزند، فرصتی به او داده است تا بتواند تا کلاس اول دبیرستان درس بخواند. «بعد از به دنیا آمدن پسر اولم، به خاطر مراقبت از او و فشارهای اطرافیان به‌ویژه خانواده همسر، ترک تحصیل کردم. اما با بزرگ شدن بچه‌ها بعد از ۷ سال دوباره توانستم درس خواندن را شروع کنم.» او اکنون دارای ۲ فرزند است.

چنانکه مشاهده می‌شود، نسترن هم از لحاظ تحصیلات و هم از لحاظ پرستیژ شغلی (که در آینده می‌تواند داشته باشد) و منزلت اجتماعی که سطح تحصیلات برای او فراهم آورده، در مقایسه با همسرش از موقعیت بهتری برخوردار است. بنابراین، طبق فرضیات این تحقیق باید شدت تضاد بین او و همسرش زیاد و نحوه حل تعارض، رقابت بر سر منافع متضاد باشد. در حالی که میزان تضادهای آشکار بین آنها بسیار کم است و در صورت بروز تضاد، یا از ابراز ناخرسندی، اجتناب می‌کند یا از خواسته همسرش تبعیت می‌نماید، و جز در مواردی که ناچار بوده، هیچ‌گاه زبان به شکایت نگشوده است. او خود

شرایط را این گونه شرح می‌دهد: «هیچ گاه جرئت و شهامت مخالفت نداشتیم. همیشه بدون هیچ اعتراضی، مشکلات را تحمل کرده‌ام. یک بار از روی ناچاری از رفتار شوهرم، از مادرش کمک خواستم. او نیز به همسرم گفت که شیرم را حلالیت نمی‌کنم. پس از آن رفتار شوهرم به کلی تغییر کرد.»

اصل محرومیت نسبی می‌گوید کسانی که فکر می‌کنند استحقاق پاداشی را دارند و آن را دریافت می‌کنند، احساس رضایت می‌کنند، اما کسانی که پاداشی کمتر دریافت می‌کنند، بدون در نظر گرفتن میزان پاداش دریافتی، احساس خشم، محرومیت و هزینه می‌کنند. در حالی که نسترن به‌رغم ارائه منابع بیشتر نسبت به همسرش، باید از عدم قدرت برای دستیابی به خواسته‌های خود ناراضی باشد و سعی در به کرسی نشاندن نظر خود کند، او دلیل اظهار نکردن ناراضی خود را این گونه بیان می‌کند: «من در زندگی به این نتیجه رسیدم که اگر زن در زندگی کوتاه بیاید خیلی از مسائل راحت‌تر حل می‌شود.»

او همواره سعی کرده تا خود را با همسرش منطبق کند؛ هرچند آن مسئله مطابق میل او نباشد: « فکر می‌کردم که اگر نتوانم با یک نفر در این جامعه کنار بیایم، شکست خورده‌ام».

مشاهده می‌شود با وجود اینکه سطح تحصیلات زن از همسرش بالاتر و به تبع آن منابع زن برای عرضه به واحد خانوادگی بیشتر است، اما استراتژی او در مواجهه با تضادها، بر خلاف انتظار ما (رقابت)، تبعیت و گاه اجتناب بوده است. در ادامه با استفاده از متغیرهای مطرح‌شده، به تبیین متغیر وابسته (نحوه حل و مدیریت تعارض) و عواملی که منجر به رد مدعیات پژوهش می‌شود، پرداخته شده است.^۱

۱. در اینجا جهت آزمون تئوری منابع، بدون در نظر گرفتن سایر متغیرهای مداخله‌ای رای به عدم تأیید فرضیه می‌دهیم. در حالی که در ادامه با تبیین علل عدم وقوع متغیر وابسته (تعارض) درمی‌یابیم که نه تنها فرضیه رد نشده بلکه تأیید نیز شده است.

تحصیلات و گرایش هنجاری

کسیدی و وارن^۱ (۱۹۹۶) معتقدند که هر چقدر سطوح بالاتر تحصیلات، افراد را در معرض سبک‌های زندگی متفاوت و اطلاعات در مورد مسائل جنسیتی قرار دهد، به همان میزان می‌توان تأثیر مثبت دستیابی به تحصیلات بر نگرش‌های نقش جنسیتی غیرسنستی را پیش‌بینی کرد؛ یعنی تحصیلات با تساوی‌طلبی بیشتر و نقد نابرابری ارتباط دارد. در حالی که در این مورد می‌بینیم نه تنها تحصیلات باعث افزایش قدرت چانه‌زنی فرد مورد مطالعه نشده است، بلکه او این حق را برای خود قایل نیست و حتی کار بیرون از خانه را در درجه دوم و سوم اهمیت قرار می‌دهد: «برای رسیدگی به اعضای خانواده و انجام کارهای منزل همیشه از درس و کارم می‌زنم. چون این من هستم که تغییر نقش داده‌ام. بنابراین حق با شوهر و فرزندانم است.»

او مهم‌ترین وظیفه خود را انجام امور خانه‌داری و مراقبت از فرزندانش می‌داند. چنانکه در تمام طول زندگی دستیابی به علایق خود را به خاطر انجام وظایف و تعهدات خانوادگی خود به تعویق انداخته است: «به خاطر همسر از فرصت مطالعاتی که در مقطع دکتری به من داده شده استفاده نمی‌کنم؛ چون نمی‌توانم بدون همسرم جایی بروم. در دوره لیسانس و ارشد هم هیچ وقت به هیچ اردویی با بچه‌های هم‌دوره نمی‌توانستم بروم.» و از آنجایی که نمی‌خواسته از علایق خود (درس خواندن و پیشرفت) صرف‌نظر کند، همواره فشار مضاعفی را تحمل کرده است: «همیشه مراقب بودم که در خانه همه چیز به بهترین شکل انجام شود تا مبادا همسرم مانع از ادامه تحصیل من شود. در یک ساعتی که برای پختن غذا باید در آشپزخانه حضور می‌داشتم، در عین حال ۳-۴ نوع غذا می‌پختم و به این صورت از یک ساعت خود بهترین استفاده را می‌کردم؛ هرچند که به خاطر انجام کارهای زیاد منزل الان بیماری‌های بسیاری دارم.»

او حتی به خودش اجازه نمی‌دهد در مورد اختلافات بین همسر و پسرانش اظهار نظر کند و علت را چنین بیان می‌کند: «به هر حال مرد هستند، من دخالت نمی‌کنم.» با این حال، او هیچ وقت از این اوضاع راضی نبوده است: «در تمام این سال‌ها من می‌فهمیدم و می‌دانستم که این رابطه نابرابر است و متوجه تمام اتفاقاتی که می‌افتاد بودم و آگاهانه این کارها را می‌کردم، اما چاره‌ای نداشتم، نمی‌توانستم کاری بکنم» و با اینکه فشارهای وارد شده بر خود را سنگین می‌دانسته اعتراضی نکرده است و در واقع ادامه تحصیل خود را تنها بهانه تحمل این شرایط می‌داند: «موقع خواندن کتاب‌هایم و حضور در دانشگاه تنها لحظاتی است که من می‌توانم شرایط طاقت‌فرسای خود در خانه را از یاد ببرم.» (در اینجا منظور از شرایط طاقت‌فرسا، عدم کسب احترام و منزلت شایسته در خانواده از سوی اطرافیان به‌ویژه همسر است).

اعتقادات و پشتیبانی مذهبی را نیز در این راه کمک بزرگی برای چشم‌پوشی از نیازها و خواسته‌های خود، برمی‌شمرد: «خدا را در زندگی پشتیبان خود دانسته و این کار را جهاد خود می‌دانم.»

اختلاف سطح تحصیلات و تعادل قدرت زناشویی

در این قسمت، به بررسی تعادل قدرت در رابطه زناشویی در فرد مورد مطالعه می‌پردازیم. از آنجایی که دو متغیر گرایش هنجاری شوهر به نقش زن‌وشوهری و فشار هنجارهای مسلط، در مدل تحقیق بر روی تعادل قدرت زناشویی اثر دارد، وضعیت این دو متغیر، نیز در همین قسمت تشریح می‌شود.

افزایش سطح تحصیلات زنان و تغییر نگرش‌ها، احتمالاً همچنان که بر احساسات شخصی اثر می‌گذارد، جنبه‌های روابط دوتایی را نیز متأثر خواهد کرد. مطالعات چندی خاطرنشان کرده‌اند که زنانی که باورهای سنتی دارند نسبت به زنانی که تساوی طلب

هستند، نابرابری در تقسیم کار خانه‌داری را کمتر بی‌عدالتی می‌دانند. در حالی که در این زمینه نیز فرد مورد مطالعه از آنجایی که گرایش به دگرخواهی و تبعیت از تعهدات خانوادگی دارد، نخوانسته است از منابع خود جهت افزایش قدرت و کشاندن رابطه زناشویی به سمت برابری استفاده کند: «اگر زمانی بچه‌ها مریض می‌شدند و شوهرم خوابیده بود، بدون اینکه مزاحم او شوم خودم بچه‌ها را به دکتر می‌بردم و به او چیزی نمی‌گفتم.»

علاوه بر گرایش هنجاری خود فرد، گرایش هنجاری همسر او نیز بر تعادل قدرت زناشویی و افزایش یا کاهش حوزه تصمیم‌گیری زن مؤثر است. در این زمینه، طبق تئوری ایدئولوژی جنسیتی، تقسیم کار خانگی نتیجه منابع اضافی همسران نیست، بلکه حاصل آن است که چگونه هر یک از زوجین خودش را در رابطه با نقش‌های زناشویی، شغلی و خانوادگی که به طور سنتی به جنسیت پیوند خورده است، شناسایی و هویت بخشی می‌کند. از آنجایی که به طور سنتی مردان رئیس خانواده هستند، تصمیم‌گیری در خانواده بر عهده مردان خواهد بود؛ هرچند که زن آگاهی و تحصیلات بیشتری در آن زمینه داشته باشد: «شوهرم حرف مرا قبول ندارد. اگر حرفی که من می‌زنم را فرد دیگری به او بگوید او قبول می‌کند. اما نظر مرا درست نمی‌داند.»

اینجاست که تئوری منابع در بستر فرهنگی خود را نشان می‌دهد. این تئوری پیش‌بینی می‌کند که هنجارهای مسلط، به‌ویژه در جوامع پدرسالار و برابرطلب، وزن تأثیر منابع، بر قدرت زناشویی را کمتر می‌کند؛ بدین معنا که حتی اگر زن درآمدی هم برای خودش داشته باشد، این درآمد تأثیری در تعادل قدرت زناشویی نمی‌گذارد: «زمانی که سرکار می‌رفتم و درآمد ماهیانه داشتم، فیش حقوقی‌ام را بلافاصله پس از دریافت، به همسرم می‌دادم؛ زیرا شوهرم از اینکه زن احساس استقلال کند اصلاً خوشش نمی‌آید. هرچند او این پول‌ها را در حسابی سرمایه‌گذاری کرده است، من هیچ وقت روی آن حساب نمی‌کنم

و نمی‌توانم خودم از آن استفاده کنم و هیچ وقت آن را متعلق به خود نمی‌دانم. مدتی پیش که لباس شویی خراب شده بود، به خاطر اقتصادی بودن شوهرم، مجبور بودم تا مدت‌ها لباس‌ها را با دست بشویم. شوهرم هم با وجود تمکن مالی، لباسشویی جدید نمی‌خرید.»

در چنین شرایطی مرد بر همه امور نظارت دارد و تنها تصمیم‌گیرنده خانواده است و طبیعی است که زن هیچ قدرت تصمیم‌گیری ندارد: «شوهرم نسبت به دخل و خرج حساس است. باید برای تمام پول‌هایی که به من می‌دهد به او حساب پس بدهم.»

این نابرابری در تصمیم‌گیری نه تنها در امور معیشتی و تمثیتی وجود دارد بلکه در امور تربیتی هم صادق است: «در مورد تربیت بچه‌ها خیلی سخت‌گیری می‌کرد. می‌گفت بچه‌ها هم باید نماز شب بخوانند. من هم نمی‌توانستم حرفی بزنم.» یا «اجازه گرفتن گواهینامه را نداشتم. در یکی از سفرهای کاری شوهرم به دبی، از غیبت او استفاده کردم و بدون اطلاع او گواهینامه گرفتم. تا مدت‌ها نیز جرئت نداشتم به او بگویم. می‌ترسیدم گواهینامه‌ام را پاره کند.»

در چنین شرایطی که مرد به دلیل تربیت خاص خانوادگی خود از طرفی و شاید تحصیلات پایین از طرف دیگر، تنها وظیفه و نقش همسر خود را در چارچوب وظایف زناشویی و فرزندپروری می‌بیند و در خارج از خانه، حق هیچ نقش و سمتی را برای زن قائل نیست، چانه‌زنی همسر برای استفاده از تحصیلات خود و در جهت مشارکت اجتماعی یا حتی صرفاً استقلال مالی، مطمئناً عواقب خوشی را برای خانواده در پی نخواهد داشت؛ زیرا در این موارد، تفاوت فاحش نقش ذهنی زن از خود، با نقش ذهنی مرد از زن خود، به دلیل تجربه‌های خاص فرهنگی و اجتماعی، تعادل و تعامل در زندگی زناشویی را برای هر دوی آنها، با مشکل روبه‌رو می‌سازد؛ چنانکه نسترین خود به این موضوع واقف است و در پاسخ به اینکه چرا با وجود تحصیلات، پرستیژ شغلی و

اجتماعی بالاتر حاضر نیست نسبت به شرایط خود در خانه اعتراض کند، می‌گوید: «اگر اعتراض کنم چیزهایی که الان دارم را از دست می‌دهم و ده سال به عقب برمی‌گردم.» استراتژی چنین زنانی در شرایط موجود، تبعیت از هنجارهاست؛ زیرا در صورت مخالف، ادامه راه برای آنان تقریباً غیرممکن می‌گردد. فشار هنجارهای مسلط نیز عاملی است که در صورت مقاومت در مقابل آن می‌تواند مانعی برای ادامه راه تحصیل و اشتغال زنان گردد. فرایند قدرت در خانواده، بازتابی از پایه‌های قدرت در جامعه است؛ بدون قدرت در جامعه، دستیابی به قدرت در خانواده مشکل است. قدرت در خانواده باید همچون اصول اخلاقی به مثابه اشکال دیگری از قدرت اجتماعی در نظر گرفته شود. در صورتی که هنجارهای مسلط در سطح کلان به نفع یکی از دو طرف باشد، احتمال کمی وجود دارد که فرد بتواند از منابع خود برای اعمال قدرت در خانواده استفاده کند و در واقع می‌توان گفت تحصیلات، درآمد و منزلت اجتماعی فرد به عنوان منبعی برای او در نظر گرفته نمی‌شود.

از آنجایی که در جامعه سنتی مرد همواره باید برتر و بالاتر از زن باشد، و غیر از این شرایط را نه خود مرد و نه اطرافیان او می‌پذیرند، زن با آگاهی از این مسئله، چاره‌ای برای آن می‌اندیشد تا بتواند راه خود را ادامه دهد. از این رو به خود سانسوری و حتی مخفی کردن آنچه در واقع هست، دست می‌زند: «هیچ وقت جلوی همسر کتاب دستم نمی‌گیرم. اگرچه او می‌داند که من درس می‌خوانم و کتاب‌ها را در خانه می‌بیند اما همیشه زمانی که او در منزل نیست و یا وقتی همه خواب هستند کارهای خود را انجام می‌دهم. هیچ وقت به شوهرم نشان نمی‌دهم که تحصیل کرده هستم و به روی او نمی‌آورم. من برای او همان نسترن ۱۳ ساله هستم.»

در اینجا فشار هنجاری به نفع مرد به حدی است که زن به انکار خود و منابع بیشتر خود نسبت به همسرش می‌پردازد. تا مبادا منابع بیشتر او باعث جریحه‌دار شدن غرور

مردانه همسرش گردد: «هیچ وقت اجازه نمی‌دهم کسی از من در حضور همسرم تعریف و تمجید کند. یک روز آقایی از بستگان که از تحصیلات و کارهای من در دانشگاه و جاهای دیگر مطلع بود، در حضور همسرم شروع به تحسین کارهای من کرد. من هم سعی کردم هر طور شده موضوع صحبت را عوض کنم و در مورد زن و بچه‌هایش صحبت کنم.»

این خودسانسوری حتی در مقابل دیگران به خصوص خانواده همسر نیز ادامه دارد: «در مقابل خانواده همسرم تظاهر می‌کنم که کارم بی‌ارزش و پوچ است. وقتی از دانشگاه و درس از من سؤال می‌کنند در جواب می‌گویم: درس چیه بابا، همه‌اش الکیه. خانواده همسرم نیز هیچ وقت به روی من نمی‌آورند که من تحصیل کرده هستم.» یا «در برنامه‌ای تلویزیونی در رابطه با رشته تحصیلی‌ام که قرار بود به عنوان همکار حضور داشته باشم، سعی می‌کردم همیشه پشت دوربین قرار بگیرم تا مبادا شوهرم یا خانواده‌اش مرا در تلویزیون ببینند.»

چنانکه مشاهده می‌شود زن در صحنه عمومی خود را همانگونه نشان می‌دهد که هنجارهای جنسیتی مسلط در سطح کلان جامعه از او انتظار دارند و نتیجه این هم‌شکلی و پیروی از هنجار از یک طرف، راهیابی او به مدارج بالاتر و از طرف دیگر، گونه‌ای از مدیریت و جلوگیری از شیوع بحران و تعارض در خانواده را به نمایش می‌گذارد.

بنابر آنچه تا به حال گفته شد، برای فهم آسان‌تر می‌توان فرایند عدم شکل‌گیری تعارض برای فرد مورد مطالعه را به شکل زیر ترسیم کرد:

دگرخواهی و دگرراهبری زن + گرایش سنتی مرد به نقش زناشویی + فشار هنجارهای مسلط به نفع مرد + قدرت زناشویی به نفع مرد = عدم تعارض و تضاد در خانواده و به عبارت دیگر مدیریت نظم موجود و جلوگیری از بروز بحران در خانواده.

نتیجه‌گیری

در روش تحلیل موردی محتمل‌ترین، چنانکه قبلاً نیز گفته شد به بررسی موردی می‌پردازیم که طبق نظریات موجود، تمام شرایط برای وقوع متغیر وابسته را دارا باشد، ولی مورد پیش‌بینی شده محقق نشود. در این صورت ما به طور عمیق به مطالعه آن مورد پرداخته تا عوامل مؤثری که در نظریه نادیده گرفته شده را کشف کنیم. شایان ذکر است که ما در اینجا قصد کشف نداشته و تنها به آزمون تئوری‌های مختلف در بستر فرهنگی موجود پرداخته‌ایم. در این تحقیق، با استفاده از این روش به تحلیل شرایط فردی پرداخته شده که حائز شرایط لازم (افزایش منابع نسبت به همسر) برای تحقق متغیر وابسته (وقوع تضاد) بوده است. با این حال، متغیر وابسته رخ نداده است. از یک طرف، هرچند تئوری منابع، انتظار دارد با افزایش منابعی که زن به واحد خانوادگی ارائه می‌کند، قدرت او در تصمیم‌گیری زناشویی افزایش یابد؛ چنانکه دیدیم، این امر محقق نشده است (رد تئوری منابع).

از سوی دیگر، تئوری منابع در بستر فرهنگی تأثیر منابع در قدرت زناشویی را مشروط به زمینه فرهنگی می‌داند و پیش‌بینی می‌کند در صورتی که افزایش منابع زن نسبت به همسرش در بستر فرهنگی پدرسالار و سنتی صورت گیرد، این منابع با توجه به اینکه زن در سطح کلان جامعه و هنجارهای فرهنگی مسلط بر آن، قدرتی ندارد و حتی این هنجارهای سنتی، گرایش‌های خود فرد را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد، باعث افزایش قدرت زناشویی به نفع زن نخواهد شد. چنانکه ملاحظه شد، فشار هنجارهای مسلط و گرایش سنتی همسرش به نقش زناشویی بر روی نحوه مواجهه فرد با تضادهای زناشویی و اتخاذ گرایش دگرخواهی و دگرراهبری توسط زن کاملاً مشخص است (تأیید تئوری منابع در بستر فرهنگی).

با توجه به مطالب ذکر شده می‌توان نتیجه گرفت در شرایطی که همه امکانات و شرایط دست به دست هم داده‌اند تا قدرت زن در خانواده افزایش یابد، ولی عدم همراهی هنجارها در سطح کلان که مرد نیز از آنها پیروی می‌کند، مانع تحقق این امر می‌گردد. بنابراین، در شرایطی که امکانات لازم به طور کامل فراهم نیست (اختلاف منابع ارائه شده توسط زن و مرد کم است) نیز قدرت زن افزایش نخواهد یافت. البته عکس این قضیه نیز به‌درستی صادق خواهد بود؛ یعنی در شرایطی که منابع زن نسبت به همسرش افزایش یابد و زن فشاری از سوی هنجارهای مسلط در سطح کلان در جهت تبعیت از همسر احساس نکند و همسر نیز گرایش سنتی به نقش زناشویی نداشته باشد، یا به عبارت دیگر، متغیرهای مداخله‌کننده وجود نداشته باشند، افزایش قدرت زن نسبت به خانواده سنتی و تعادل و برابری قدرت در روابط زناشویی تحقق خواهد یافت.

در شرایطی که زن در خانواده از قدرتی برای ابراز مخالفت برخوردار نیست، نحوه حل تعارض به‌کارگرفته‌شده از سوی او نیز احتمالاً یکی از انواع اجتناب، تبعیت یا همکاری خواهد بود. به دنبال تبعیت زن از خواسته‌های همسر در هنگام بروز تعارض، نه تنها نظم سنتی خانواده مختل نشده بلکه زن از این طریق به تقویت قدرت و تو مردانه و بازتعریف نقش کفالت برای سازگار بودن با فعالیت‌های شوهر، مرد را در موقعیت قدرتمند قرار داده و روند قبل را بازتولید می‌کند. به همین ترتیب، عکس این قضیه نیز صادق خواهد بود؛ یعنی چنانچه شرایط برای افزایش قدرت زن در خانواده مهیا گردد (چنانکه در پاراگراف قبل گفته شد) و رابطه زناشویی به سمت برابری میل کند، این افزایش قدرت برای زن شرایطی را فراهم می‌آورد که در هنگام بروز تعارضات، بیشتر بر خواسته‌ها و نیازهای خود تأکید کند و انتظارات نقشی نامتناسب با ذهنیت خود از نقش زناشویی را کنار بگذارد. حال در صورتی که مرد به دلیل سطح تحصیلات پایین خود خواستار ایفای نقش سنتی از سوی زن باشد، احتمال اینکه نحوه حل تضاد، رقابت از

سوی زن باشد و مرد نیز برای یافتن جایگاه مناسب خود در خانواده به اعمال خشونت علیه زن متوسل شود، افزایش می‌یابد.

پیشنهادها

در نتایج تحقیق ملاحظه شد که از بین رفتن و تضعیف انسجام هنجاری بین واحدهای جامعه در سطح کلان و بین کنشگران در سطح میانی عاملی است که باعث دامن زدن به فقدان همکاری در بین زوجین می‌گردد. از این رو، در سطح میانی، برای کاهش این شکاف بین سطوح مختلف، طراحی برنامه‌ها، کارگاه‌ها و جشنواره‌های آموزشی جهت مناسب‌سازی زمینه برای فعالیت زنان و ترویج ارزش‌های دموکراتیک در خانواده به مسئولین فرهنگی پیشنهاد می‌شود. به بیان دقیق‌تر، در وهله اول حل مسئله نظم در خانواده منوط است به تنظیم هنجاری روابط بین واحدها بر مبنای اصول مشترک ارزشی که از طریق نهادینه شدن اجتماعی و فرهنگی میسر می‌شود؛ به صورتی که زمینه فعالیت زنان به طور گسترده هم در جامعه (کلان) و هم در خانواده (میانی) فراهم شود و ارزش‌های دموکراتیک هم در سطح کلان و هم در سطح میانی نهادینه شود و در وهله دوم با تنظیم هنجاری درون‌واحدی از طریق درونی کردن فرهنگ توسط مردان (سطح خرد) امکان‌پذیر خواهد بود.

منابع

۱. احمدی، حبیب (۱۳۸۳). بررسی تأثیر برخی عوامل اجتماعی و فرهنگی بر نابرابری جنسیتی در خانواده‌های شهر کرمان و روستاهای پیرامون، فصلنامه مطالعات زنان، صص ۵-۳۰.
۲. آزاده، منصور اعظم، راضیه دهقان فرد (۱۳۸۵). خشونت علیه زنان در شهر تهران: نقش‌پذیری جنسیتی منابع در دسترس زنان و روابط خانوادگی. پژوهش زنان. دوره ۴، شماره ۱ و ۲ صص ۱۷۹-۱۵۹.
۳. آزاده، منصوره اعظم (۱۳۸۷). عدم تعادل ساختاری و سبک زندگی مصرفی در بین زنان، مجموعه مقالات همایش بررسی عوامل و پیامدهای فزونی ورود دختران به دانشگاه‌ها. مرکز مطالعات و تحقیقات زنان دانشگاه تهران.
۴. چابکی، ام البنین (۱۳۸۲). آموزش و جنسیت در ایران، فصلنامه مطالعات زنان، صص ۶۹-۱۰۰.
۵. چلبی، مسعود (۱۳۸۷). جزوه درس روش تحقیق کیفی.
۶. حسینی، سید حسن، (۱۳۸۵). جامعه‌شناسی نظام گسیختگی نظام خانواده و طلاق، تهران: نشر سلمان.
۷. رستگار خالد، امیر، (۱۳۸۳). خانواده، کار، جنسیت، تهران: شورای فرهنگی اجتماعی زنان.
۸. ساروخانی، باقر (۱۳۸۴). زن، قدرت و خانواده، پژوهشی در جایگاه زن در هرم قدرت خانواده، پژوهش زنان، دوره ۳، شماره ۲، صص ۲۹-۵۰.
۹. کارنامه حقیقی، حسن، نعمت الله اکبری (۱۳۸۴). بررسی مشارکت زنان در تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی در ایران، مجله پژوهش زنان، دوره ۳، شماره ۱، صص ۶۹-۱۰۰.

۱۰. قانع‌راد، محمد امین، قدیمی، اکرم (۱۳۸۷). ناموزونی‌های مشارکت زنان در آموزش عالی، مجله علمی و پژوهشی تحقیقات زنان، ۳، صص ۲۹-۴۹.
۱۱. کالینز، (۱۹۷۵). به نقل از لهسایی‌زاده، فصلنامه تخصصی جامعه‌شناسی، سال سوم، شماره ۲: ۷.
۱۲. مهدوی، محمد صادق، صبوری خسروشاهی، حبیب (۱۳۸۲). بررسی ساختار قدرت در خانواده، فصلنامه مطالعات زنان، صص ۲۷-۶۸.
۱۳. مهدی‌زاده، شرار، صالحی، ناهیده، (۱۳۸۶). عوامل مؤثر بر روابط زوجین در خانواده‌های روستایی استان تهران، فصلنامه زن در توسعه و سیاست، دوره ۵، شماره ۳، صص ۱۶۹-۱۹۵.
۱۴. هاشمی، سیدضیاء، محمدرضا جوادی یگانه (۱۳۸۷). تبیین کارکردی افزایش نسبت دختران در دانشگاه‌ها، مجموعه مقالات همایش بررسی عوامل و پیامدهای فزونی ورود دختران به دانشگاه‌ها، مرکز مطالعات و تحقیقات زنان دانشگاه تهران، صص ۱۱۳-۱۲۶.

15. Archer, M. (2000). *Being Human: The Problem of Agency*, London, Cambridge University Press.
16. Attanucci, J. (1988). 'In Whose Terms: A New Perspective on Self, Role and Relationship', in C. Gilligan, J. V. Ward and J. Taylor (eds) *Mapping the Moral Domain*, Cambridge, MA: Harvard University Press: 201-255.
17. Björnberg, U. (2004). "Making Agreements and Managing Conflicts: Swedish Dual-Earner Couples in Theory and Practice", *Current Sociology*, vol 52, no 1: 33-52.
18. Blair, S. L. & Johnson, M. P. (1992). "Wives' perceptions of the fairness of the division of household labor: The intersection

- of housework and ideology". *Journal of Marriage and the Family*, 54: 570-771.
19. Blood, R., & Wolfe, D. (1960). *Husbands and Wives: The Dynamics of Married Living*. New York: Free Press.
 20. Chuoyan, D. M. & yiyan, S. I. (2007). Conflict resolution in Chinese family purchase decisions: The impact of changing female roles and marriage duration, *International Journal of Conflict Management*; voL 18, issue: 4: 308-324.
 21. Diefenbach Heike (2002). Gender Ideologies, Relative Resources, and the Division of Housework in Intimate Relationships: A Test of Hyman Rodman's Theory of Resources in Cultural Context, *International Journal of Comparative Sociology*, 43: 45-64.
 22. Elster, J. (1989). *The cement of society*, Cambridge University Press, Cambridge.
 23. Hornung, A., McCullough, C. & Sugimoto, T. (1981). "Status Relationships in Marriage: Risk Factors in Spouse Abuse", National Council on Family Relations, *Journal of Marriage and Family* ,Vol 43, no 3: 675-692.
 24. Sprey, J. (1969). "The Family as a System in conflict", *Journal of Marriage and Family*, Vol 31, No 4: 699-703.
 25. Stake, R. E. (1995). *The Art of case study research*, Thousand Oaks, CA: Sage Publications.
 26. Stake, R. E. (2005), "Qualitative case studies," in N. K. Denzin and Y. S. Lincoln (eds.), *The Sage handbook of qualitative research* (3rd ed.), Thousand Oaks, CA: Sage Publications: 433-466.
 27. Yin, R. (1994). *Case study research: Design and method*, 2nd